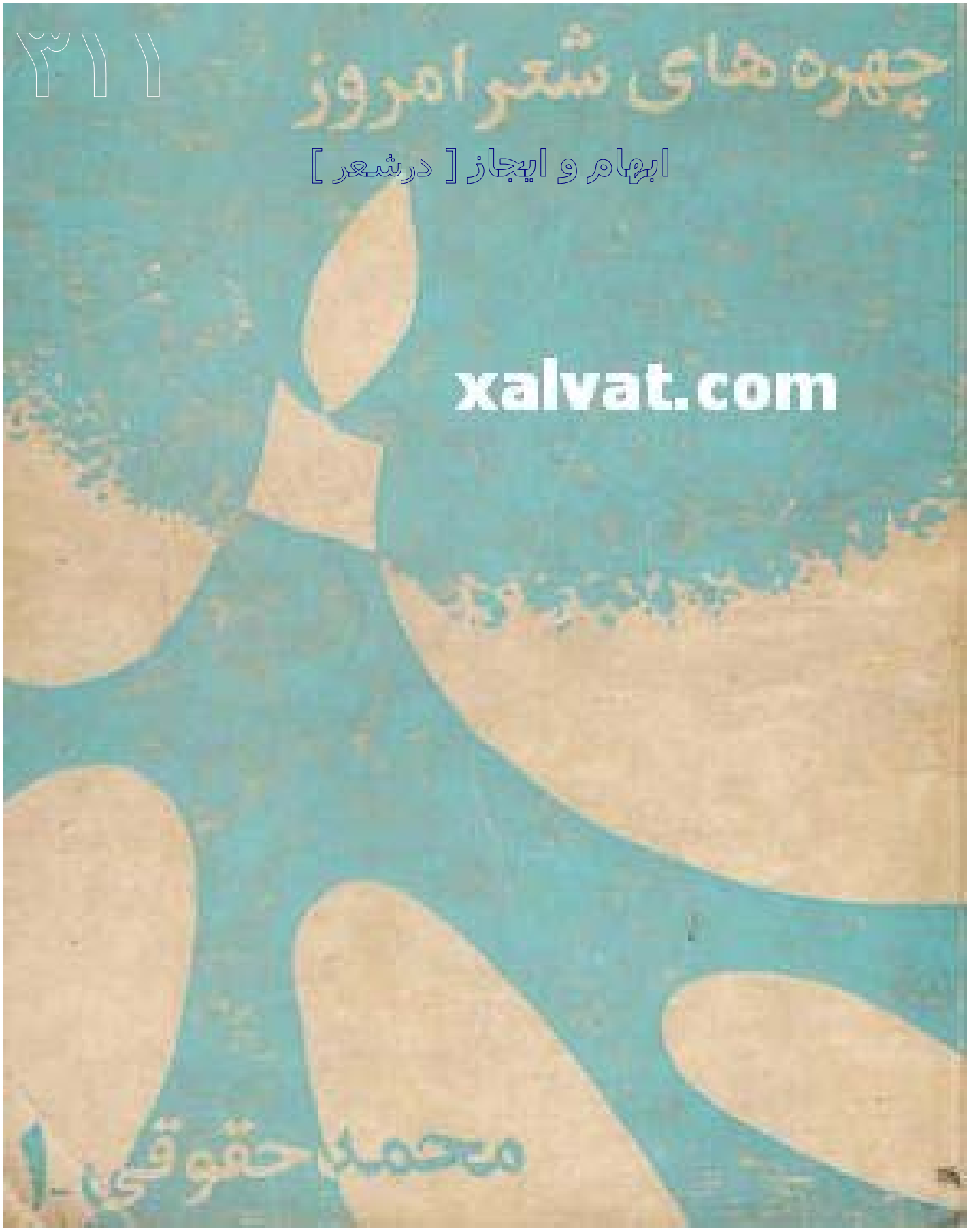
۳۱۱
چهره های شعر امروز
ابهام و ایجاز [درشعر]
xalvat.com
محمد حقوقی ۱

از این کتاب یکهزار و پانصد جلد در چاپخانهٔ دانش امروز چاپ شده
و تحت شماره ۳۱۷ بتاریخ ۵۰/۳/۱۷ در کتابخانه ملی به ثبت رسیده است .

خرداد ۱۳۵۰

انتشارات جوانه (شرکت بامسئولیت محدود)

تهران خیابان شاهرضا ـ سپای جنوبی ـ پلاك ۱۱ تلفن ۴۹۳۷۸

تلگرافی : جوانه

xalvat.com

ابهام و ایجاز

xalvat.com

روشن شدن مسئلهٔ «ابهام» درشعر وبخصوص شعرفارسی باآن سابقهٔ هزارساله اگرچه مستقیماً به روشن شدن تفاوت میان نظم وشعر وابسته است ، لیکن ازآنجاکه شناختن و شناساندن مرز میان شعرونظم ، آنهم شعرفارسی آنچنانکه تصور میرود ساده نیست ، بناچاربایدازطرف دیگر به این مسئله توجه‌کرد وآن اینکه امیدداشت ، اگرمسئلهٔ « ابهام » درنظم وشعرکهن از سویی و از سوی دیگردرشعر امروز روشن‌گردد ، حدوداً تفاوت میان نظم وشعرنیزروشن شده است . بااینهمه دراینجا حد ادعای نویسندهٔ این مقاله ، تنها تعهد مقدمه ایست براین مبحث ونه بیشتر .

شعرگذشتهٔ ما جزدرموارد استثنائی بیشتر نظم است تا شعر. بنابراین نوع «ابهامی» که درنظم قدیم وجوددارد ، کاملا با نوع « ابهامی » که درشعر قدیم وجوددارد تفاوت‌می‌کند . بعبارت دیگر «ابهامی» که درشعرامروزمی‌توان دید (ازموارد زبانی وبیانی وشکلی شعرکه بگذریم ، که خود درایجاد نوع «ابهام» درشعرامروزسهم بسزا دارد) مجموعاً همان ابهامی است که ازقدیم در شعرواقعی این سرزمین وجودداشته‌است . زیرااگر «ابهام» درنظم قدیم همان ابهام واقعی شعربوددراشعارتمامی شاعران گذشته وجود می‌داشت ؛ درصورتیکه ما «ابهام» درنظم قدیم را فقط دربرخی ازاشعارسخنوران کهن می‌توانیم‌دید . همچون **انوری ـ نظامی ـ جمال‌الدین عبدالرزاق ـ خاقانی ـ عنصری ـ ناصرخسرو ـ منوچهری** و . . . که اگراحیاناً شعرهای این شاعران مشکل‌از

آب درآمده است . علت مقتضیات محیطی ، زبانی و مذهبی وبالاخص احاطهٔ آنان نسبت به علوم وفنون عصر بوده است وبس .

واما انواع این ابهامها چیست واصولاچه تفاوت باابهام درشعر امروز دارد . باید گفت به علت عواملی است که درزیر به آنها اشاره میشود:

۱ـ عامل لغت وکلمه

ساده‌ترین نـوع ابهام درنظم قـدیم ، ابهام لغوی وکلمه‌ایست . یعنی ابهام بلحاظ استعمال لغات وکلمات مشکل وثقیل ومهجور. [۱] این ابهام گاه بتعمدصورت‌می گیردو گاه‌بعلت زبان مشکل‌یك‌عصر یادورهٔ خاصی‌است که‌شاعردر آن‌میزیسته‌است . این نوع ابهام را تاقبل ازقرن ششم (جزدرموارد استثنائی) بسیارکم میتوان دید . زیرا عنوززبان فارسی‌آنچنانکه باید درتحت نفوذزبان تازی قرار نگرفته است . به این بیت جمال عبدالرزاق توجه شود :

عدم بگیردناگه عنان دهرشموس
فنا درآرددرزیران جهان حرون

xalvat.com

توضیح اینکه ، اگرکسی معانی «شموس» (که معرب چموش است) و «حرون» را (که بمعنی سرکش‌است) دانست ، معنی بیت (بـا توجه به اینکه بیتی است از قصیدهٔ معروف جمال دربارهٔ قیامت) بدین ترتیب روشن خواهد شد: عدم ، عنان جهان چموش را (درروزقیامت) خواهدگرفت وفنانیز جهان

۱ـ دراینجا یادآوری این نکته لازم بنظر میرسدکه : چون « چیستان مه لغز» و «معما = تعمیه» همواره درحواشی تاریخ شعرفارسی جای داشته واصولااز زمرهٔ تفننات ادبی محسوب میشده است، نمیتوان‌این‌دورا جزوانواع ابهام‌برشمرد. جزاینکه درهمینجا به اشاره‌یی مختصردربارهٔ این هردواکتفا شود :

لغز یا چیستان — بدین معنی است که دربیتی یا ابیاتی یا حتی قصیده‌یی ، صفات وخصوصیات شیئی یا مفهومی رابیان کندکه خواننده ازمجموع آن‌اوصاف ، سرانجام نام آن شیئی یا مفهوم را بدست‌آورد . مثلااین لغزدربارهٔ پیاز :

چیست آن طرفه خرگه بی در ● وندرآن خیمه ، خیمه‌یی دیگر ● گاه بینی زمردی علمی ● ازگریبان آن برآردسر ● این لغزراهرآن‌که بگشاید ● چشمهٔ آب آیدش بنظر

معما یا تعمیه ـ بدین معنی است که پس‌ازقلب یاتحریف‌یاتصحیف برخی از کلمات واردبیت ، نام‌کسی یا چیزی‌که منظورشاعربوده است ، روشن شود. مثلا این معما دربارهٔ کلمهٔ محمد :

خم چوگون‌گشت ویکی قطره ریخت ● هوش زمدهوش محبت گریخت .

که نگون شدن«خم» «مخ» میشود وبیافتادن قطرهٔ (نقطهٔ)آن : «مح». ونیز«هوش» که از «مدهوش» برداشته شود : میشود: «مده» و «مح»+«مده»=محمد .

سر کش رادرزیران خواهدآورد . یعنی. بدان تسلط خواهد یافت . یا این‌بیت منسوب به منوچهری :

xalvat.com

سلام علی‌دار امالکواعب
بنان‌سیه چشم عنبرذوائب

زیرا تا معانی «دار» (خانه) و«کواعب» (دختران نورسیده) و«ذوائب» (گیسوان) را ندانیم ، معنی بیت روشن نخواهد بود .

۲ـ عامل نحو وزبان

ابهامی‌که بلحاظ بهم خوردن‌اجزاء کلام ازنظر نحویست . وبیشتر به سه علت بستگی دارد :

الف : به اقتضای وزن . مثلااین بین نظامی :

چنان ازچشمه شیرین می کشیدآب
که مستسقی ازآن می گشت سیراب

توضیح اینکه حتی با دانستن معنی کلمهٔ « مستسقی » (کسیکه به مرض استسقا و تشنگی دائم مبتلاست . یا صرفاً به معنی تشنه) باز معنی بیت روشن نیست . زیرا بیت به اقتضای وزن ، علی‌الظاهر بدین مفهوم درآمده است که: «آنقدرشیرین ازچشمه شیرین ودلچسب آب می کشید ، که تشنه از آن سیراب می‌شد .» وپیداست که این مفهوم‌این سئوال‌راهمراه خود خواهد داشت که‌یاری هر کس دیگرنیز ازچشمه آب می کشید ، تشنه را سیراب می کرد و نیز شاید تصورشود که مستسقی‌همینقدر که به‌آب نگاه‌کند (ونه‌بنوشد) سیراب می‌شود . ونیز این‌تصوردیگر که ازآنجاکه مستسقی بمعنی کسی‌است که‌به مرض «استسقا» مبتلاست ، شیرین چنان‌آب می کشد که حتی مستسقی نیز که هیچگاه نمیتواند سیراب شود ، سیراب می گردد . ولی آنچه مسلم است ، اینها هیچکدام آن لطف شاعرانه را نمیتوانند داشت . بنابراین به اغلب احتمال معنی درست‌بیت چنین‌است: «آنقدرشیرین‌شیرین‌آب می کشید که حتی‌سیراب هم‌تشنه می‌شد و به مرض استسقا مبتلا می گشت » . و این صرفاً با نحوهٔ خواندن مصراع (تکیه برروی‌کلمهٔ مستسقی) روشن می‌شود . یعنی درحقیقت جای‌کلمات «مستسقی» و «سیراب» به اقتضای وزن عوض شده است .

ب : براثرعدم‌تسلط به‌زبان. مثلااین بیت :

الله الله زگردش گردون
نالد اعلی است گر کس‌و گردون

بدین معنی که هر کس‌اعم‌ازاینکه اعلاست (والامقام) یا «دون» (دونپایه) ازدست گردش روزگار خواهد نالید .

ج - براثرعرضه نوعی بیان مشکل یا نوعی زبان خاص شعری .

مثلااین بیت ناصرخسرو :

بسنده است بازهد عمار و بوذر
کند مدح محمود ؛ مرعنصری را

به معنی اینکه آیا پسندیده ودرست است که عنصری ، باجودزهد عمارو بوذر ، صرفاً محمود غزنوی را مدح کند؟

۳- عامل علوم عصرو...

ابهام ازنظرتوجه بـه اصطلاحات وکنایات واشاره به آیـات وقصص و امثال ویا تعمد درنشان دادن میزان احاطه به علوم وفنون عصر .

الف : بلحاظ توجهٔ به علوم عصر. مثلااین بین انوری :

گرثورچوعقرب نشدی ناقص و بی‌چشم
بر قبضهٔ شمشیر نشانـدی دبـران را

توضیح اینکه ابتدا باید دانست : ثور (گـاو) صورت فلکی است در آسمان ونیزعقرب هم . وصورت فلکی ثوردرپیشانی خود ستاره‌یی درشت دارد به نام «دبران» ونیزدرمیان عوام اعتقادی رایج است که «عقرب» چشم ندارد. حال که اینها را دانستی آنوقت معنی بیت به این صورت روشن خواهد شد : «اگرثورمثل عقرب بی چشم نمیشد ،، چشم خودراکه «دبران» باشد برقبضهٔ شمشیر تو می‌نشاند» . و بخصوص باید توجه داشت که همواره برقبضهٔ شمشیر شاهان پیشین ، یکی از دانه‌های درشت مروارید و یا گوهرهای دیگر نشـته بوده است .

ب : براثرتوجه به اصطلاحات دینی

دراینجا باید بخصوص به خاقانی اشاره کرد . شاعری که بعلت درگیری با ادیان اسلام ومسیحیت وتأثرخاصی که ازهمان اوان کودکی ازبرخوردبااین دودین داشته است، اغلب در شعر خود از اصطلاحات و اسماء خاص مسیحی و اسلامی مایه برده است . مثلا دراین بیت ازاو :

پس از تحصیل دین ازهفت مردان
پس از تأویل وحی ازهفت قـراء

xalvat.com

توضیح اینکه تا ندانیم منظوراز «هفت‌مردان» اصحاف‌کهف ویااحتمالا هفت طبقهٔ خاص متصوفین است : (اقطاب ـ اخیار ـ اوتاد ـ ابدال ـ و...) ونیز «هفت قراء» بکنایه ازقراء سبعه : (کساءکوفی ـ عاصم کوفی ـ ابن‌کثیر مکی و ...) معنی بیت برای ما روشن نیست .

ج : براثر اشارهٔ مستقیم وغیرمستقیم به‌آیات و احادیث ویا اشاره به قصص وامثال . وهمین است که درصنایع بدیعی بدان «تلمیح» می‌گویند. مثلا این بیت ازحافظ :

xalvat.com

آسمان بار امانت نتوانست‌کشید
قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

که اشاره‌یی است به این آیه ازقرآن : «انا‌عرضنا‌الامانة‌علی‌السموات و الارض‌والجبال فأبین‌ان‌یحملنها‌واشفقن منها‌وحملها‌الانسان‌انه‌کان ظلوماً‌جهولا.» جزو ۲۲ ـ سورهٔ ۳۳ ـ آیهٔ ۷۲ «عرض‌کردیم امانت را (برای این «امانت» تفسیرها شده است‌که جای توضیح آن فعلا دراینجا نیست) بر آسمانها وزمین‌و کوهها ، پس سر باززدند‌که امانت را بردارند‌وترسیدند ازآن و برداشت‌امانت راآدمی بدست‌یکه عموست ستمکارنادان.»

یااین بیت ازخاقانی :

ازاسب پیاده شو ، برقطع زمین رخ نه
زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان

که‌تا ازاصطلاحات «شطرنج» اطلاع نداشته‌باشیم ونیز ندانیم‌که اشاره‌یی است‌به زیر پای پیل افکنده شدن نعمان‌پادشاه حیره به امرخسروپرویز ، معنی بیت روشن نخواهد بود .

۴ـ عامل صنایع بدیعی وفنون قراردادی

ابهامی‌که حاصل پایبندی شاعر به فوت وفنهای قراردادی شعرقدیم و رعایت صنایع بدیعیست . ومعمولا تنها برای اهل فن قابل فهم‌است والاآنهاکه مستقیماً با فنون و صنایع شعری قدیم سروکار ندارند ، مطلقاً نمیتوانند از لطائف قراردادی موضوعه سردربیاورند . فی‌المثل معنی ابیاتی امثال ایـن بیت چیست :

موشکافیها درآن اندام زیباکردمام
تاکمررا درمیان زلف پیدا کردمام

توضیح آنکه یکنفر خـالی‌الذهن دربرابر امثال این بیت ، چه نوع احساس لذتی ممکن است بکند. زیرا پیداکردن‌کمرمعشوق ازخلال زلفهای اوازنظر خواننده‌یی اینچنین‌چه معنی‌یی میتواند داشت . اما برای‌آنان‌که‌از طریق اعتیادی تدریجی ، بااین لطائف قراردادی مأنوس شده‌اند بسیارهم روشن است . اینان میدانند‌که درشعرقدیم ، کمررا (به اعتباریاریکی) بموی تشبیه میکرده‌اند . ووقتی معشوق آنقدرگیسوانش بلند است‌که‌کمراورا دربر میگیرد ، ناچاربایدد‌قت بسیارکرد (به‌اعتبارمناسبات لفظی بیت) تاموی‌کمر

را ازمیان هزاران تارزلف پیداکرد . آنوقت تـازه ترکیب «موشکافی» بمعنی مجازی «دقت بسیار» را ونیز وقتی‌موهای زلف را پس میزنیم (نزدیك به‌معنی تقریبی «موی شکافتن») وتناسب میان این هردورا نباید فراموش داشت. حال اگرمنظورشاعر رادریك سطربسوزنی نشوار بنویسیم، آیا خوانندهٔخالی‌الذهن تعجب نخواهدکرد؟ وازتلفظ اوخنده‌آور نخواهد بود ؟ وآخراینهمه عرقریزی برای پیداکردن‌کمرمحبوب ازمیان زلفهایش ؟ .

یا مثلا این بیت ازقاآنی :

شخ از نسرین ، هوا از مه ، چمن از گل ، تل‌ازسبزه
حواصل بال و شاهین چشم و هدهد تـاج و طوطی پر

که تا به صنعت لف ونشواردنباشیم، نمیتوانیم روابط بیتراکشف‌کنیم. آنهم صنعت لف ونشرمرتب . توضیح‌آنکه ، شاخه ازگل نسرین همچون‌بال حواصل است وهوا ازمه، همچون چشم‌شاهین وچمن ازگل‌همچون تاج هدهدو تپه ازسبزه همچون پرطوطی . به اعتباروجه شبه «رنگ» .

۵ ـ عامل اغراق و مبالغه

یعنی تعمد دراغراقها و غلوهایی‌که بیشتر در قصائد مدحیه بوجود آمده است . وگاه دراوصاف غیرمدحی ، ونیزازدمان صفویه به بعددرقصائد مذهبی:

الف ـ ازنوع اول ، مثل این بیت از «انوری» :

چشم زه‌اندر دل گردان بشمارد
بی‌واسطهٔ دیدن شریان ضربانرا

xalvat.com

توضیح اینکه ، توآن شاهی‌که حتی چشم زه‌ات (به تناسب حلقه‌زه، که اصولا نیروی‌بصارت‌ندارد) درهنگام‌جنگ، بدون اینکه نبض دشمن‌بگیرد، میتواند تعداد ضربان را درقلب او بشمارد . وتازه‌کنایه از اینستکه ، دشمنان تماماً دربرابر تو وازهیبت و مهابت تو آنچنان میترسندکه حتی زهٔ تو نیز ازمیزان وحشت آنان با خبر است .

ب ـ از نوع دوم ، مثل این بیت ازجمال‌الدین :

زهفت بحرچنان منقطع شود نم ، کاب
کند تیـمم در قـعر چشمهٔ جیحـون

توضیح‌آنکه درروز قیامت ، چنان آب هرهفت دریا ، خشك میشودکه حتی خود آب نیز ، درقعرچشمهٔ جیحون ، مجبوربه تیمم خواهد شد .

ج ـ از نوع سوم ، مثل این بیت عرفی :

این بارگاه‌کیست‌که گویند بی هراس

کای اوج عرش سطح حضیض ترا مکان

توضیح اینکه، آنقدر در بلندی گنبد «نجف» اغراق کرده، که حتی اوج عرش را نیز باسطح پائین آن مکان شمرده است. یعنی گنبد از بالاترین نقطهٔ عرش نیز ، بلندتر دانسته شده است .

٦ـ عامل شیوهٔ هندی والتزام در بیان علت .

ابهامی که براثر پایبندی به رعایت دیزه کاریهای شیوهٔ هندیست و فهمیدن آن مستلزم دقت بسیار برای حل معماست. (واین ازاساسی‌ترین خصوصیات این شیوه است) مثلا این بیت صائب :

زدم در بحر وحدت غوطه‌ها از چشم پوشیدن
یکی گردد به دریا، چون حباب از خود نظر بندند

بدین معنی که شاعر برخود فرض دانسته ، مضمون را به غریب‌ترین و دقیق‌ترین وجه بسازد . یعنی من ازبس از نعم دنیا چشم‌پوشی کردم، بادریای وحدت یگانه شدم. آنوقت مصراع دوم درحکم بیان علتی است (واین همچنان یکی ازمهمترین خصوصیات شیوهٔ هندیست) برای مصراع اول . یعنی اینکه همچنانکه حباب ازخود نظر بست، یعبارت دیگر به خویشتن خویش اعتنا نکرد، وعلی الظاهر به مرحلهٔ فنا رسید ، بادریا یگانه خواهد شد و به اصلش خواهد پیوست. یااین بیت ازصائب :

بکسه در لقمه من سنگه نهفته است فلك
بی‌تأمل نگذارم به جگر دندان را

xalvat.com

دراین بیت ازچند لحاظ باید کنجکاوی بیهوده کرد ،تاه صورت مسئله « بیت» حل شود نخست : باسنگهایی که ممکن است در لقمهٔ غذا پیداشود. دوم: این‌را تقصیر فلك گذاشتن . سوم : وقتی مرتب در لقمهٔ غذا «سنگه» بود ، خورندهٔ غذا احتیاط بیشتری می کند. چهارم: بیاد آوردن دندان روی جگر گذاشتن ، کنایه ازصبر وتحمل کردن.وسرانجام که در مجموع بدینصورت بیت حل میشود : ازبس فلك در لقمه‌های من سنگ گذاشته‌است ، دیگر محتاط شده‌ام، تاآنجاکه بی‌تأمل دندان برلقمه نمیگذارم .امادرپشت این ظواهر ،تازه معنی دیگری نیز خفته است .توضیح اینکه شاعر بادندان به جگر گذاشتن،خواسته است بگوید: صبر وتحمل من بحساب هم نیست .

۷ـ عامل تشبیه واستعاره

ابهامی که معلول پرداختن به تشبیهات به خاطر تشبیه و قدرت نمائیست. واحیاناً استعارات که بخصوص این آخرین ،یکی از ذوات شعر، حتی بمفهوم

امروزی آنست. مثلا این بیت از امیرمعزی:

دودی بر آتش رخ، لرزان از آن سببی
درعی زمشك سیه، پرحلقه زان قبلی

بدین معنی که، اگر بدانیم این بیتی است از قصیده یی در توصیف زلف معشوق، باید تازه بدانیم که در شعر قدیم، رخ را به آتش و موی را به مشك سیه تشبیه می کنند و نیز زلف را به دود و زلف را به زره و درع. بنابراین وقتی همهٔ اینها را دانستیم، آنوقت معنی بیت بدینصورت روشن میشود: ای زلف معشوق اگر تو «دود» نیستی، پس چرا بر آتش رخ می لرزی. و اگر «درع» نیستی، از چه روست که از مشك سیه پر از حلقه یی. یا این بیت از منوچهری:

وان گل سوسن مانندهٔ جامی زلبن
ریخته معصفر سوده میان لبنا

xalvat.com

توضیح اینکه، گل سوسن را که کاسه وار و سپید رنگ است، به جامی از شیر مانند کرده است. و وسط این کاسه را که همچون گل نرگس زرد رنگ است، به معصفر، گیاه زرد رنگی که سوده شده، و در میان جام شیر ریخته است.

۸- عامل فضا

ابهامی که معلول فضاهای بی انتها و ناشناخته است که شاعران واقعی همچون مولوی و حافظ، با نیروی تخیل و قدرت شکافندگی ذهن خود میخواهند آن فضاها را بشناسند و در آن نفوذ کنند و از آن جهانی روشن و بی انتها بسازند. این ابهام خود خمیرمایه و ذاتی شعر است. و بهمین لحاظ شاید درست تر آن میبود که تنها این نوع از ابهام را «ابهام» و آن انواع دیگر را «غموض» یا «تعقید» یا «اشکال» میگفتیم... در هر صورت اگر این نوع «ابهام» در شعر وجود نمیداشت، اصولا شعر نمیتوانست بود. بعبارت دیگر، مهمترین تفاوت میان این ابهام و انواع ابهامات دیگری که بر شمردیم در اینستکه، در اینجا، در حقیقت، شاعر خود واسطه است که میخواهد دنیائی مبهم و نفوذ ناپذیر نفوذ کند و آن را روشنی بخشد، درصورتیکه در آن انواع ابهام، آن دنیا یا بهتر بگویم آن چشم انداز خود فی نفسه ساده و روشن است، منتها شاعر تعمداً خواسته است به انحاء گوناگون (همچنانکه به اشاره رفت) آنرا معقد و پیچیده کند. بنابر این وقتی حافظ می گوید:

دوش دیدم که ملائك درمیخانه زدند
گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت
با من خاك نشین بادهٔ مستانه زدند

درهمان نگاه اول پیداست که این شعر، نه بر لغات مشکل اشتمال دارد ونه بر اصطلاحات و کنایات مختلف. ونه معلول بهم خوردن اجزاء کلام از نظر نحویستونه تمدد دراراثهٔ نوعی بیان مشکل ویانوعی زبان خاص شعری و نه تظاهر به تسلط برعلوم وفنون عصر ونه حاصل توجه بیش ازحد بهصنایع بدیعی است. نه آن نوع اغراق ها ومبالغهها را دربردارد ونه آن ریزه کاریهای هندیوار را ونه تمثیدیراکه براثر توجهمستقیم به تشبیهات واستعارات زائدبوجود می آید. ونه همچون معما وچیستان. هیچکدام ازاینها وبااینهمه دربردارندهٔ ابهام بمعنی واقعی وشعری آنست. شعری بافضایی بی انتها، کههیچوقت به پایان نمیرسد . و مسلم است که جز باتخیل وشعور کافی نمیتوان درفضای آن واردشد. بخصوص توجه شود، می گویم: درفضای آن وارد شدونه آن راحل کرد. همچون در آن انواع ابهام، وبخصوص در یکی دونوع آن که گوئی مسئلهوار قابل حل بود . واین یکی از خصوصیات شعر واقعی است که صرفاً با استعداد وآمادگی ذهنی، باید کلید ورود درفضای آن را یافت.

باری در آن دوبیت ، حافظ فضایی ایجاد کرده است که هیچگاه تمامی حدود آنرا نمیتوان مشخص کرد . بعبارتدیگر وقتی که خواننده بهمجموع تصاویر این شعر اندیشه می کند، عاجز ازدست یافتن به همهٔ جوانب آن فضاست . وآنچه مسلم است او از اولین شاعرانی است که خطمعتاد این محتوای خاص را ازصفحهٔ اذهان شاعران سترده است. وآن محتوای خاص اینکه: معمولا در ذهن شاعران بربال ابرهانشستن ودرآسمان ها پرواز کردن وبالاخص آرزوی همبالی با فرشتگان داشتن، سابقهیی دیرینه داشته است . اما اکنون این حافظ است که آنها را به کرهٔ خاکی می کشد وبدینسان بازبانی غیر مستقیم به تشخص انسان ارج می نهد. آنچنانکه کافی است تنها حرکت عینی ساکنان حرمی را که با چنان کلمات مبهم ومه آلود توصیفشدهاند، درنظر گرفت ونیز درنظر آورد که قبلاهم این ساکنان (ملائك) بودهاند که میخانه را بنیان گذارده اند و بدان پناه آوردهاند وآن را نامگذاری کردهاند . ونیز کافی است که همچنان بیان تلویحی آن را در نظر داشت ، که بشراز ازل نیازمندبه نوشیدن می بودهاست (زیراچگونه میتوان بدون آن بحیات مصیبت بارادامهداد) و توجه کرد که تنها اینست سرنوشت ازلی انسان خاکی (قدسیان راعشق هست ودرد نیست ــ دردراجز آدمی درخورد نیست) بانشانههای خاکو گل وپیمانه (پیمانه یی که ازهمان خاك آدم ساخته شده است) وهمچنین بسیاری دیگرازنکات پوشیدهدرآن را ازنظر فراموش نداشت تا به نسبت به راز ایجاد این فضای نامحدود که شعر محض است با فرمی جالب و محتوایی عمیق پی برد .

xalvat.com

واین همان فضایی است که برمااندیشیدن‌به عظمت انسان را فرض کرده ونه دریك نقطه ، بلکه درهرنقطه‌یی که میتوان ایستاد وبه این فضانگریست و دراندیشه فرورفت وحتی دچارحیرت‌شد وهمیشه متوجه این اصل بودکه اگر مثلاآن دوبیت درهالهٔ‌یی از ابهام واقعی فرورفته وموجد فضایی نامحدودشده، براستی مرهون حرکت ذهنی حافظ بوده است ، که آن مسیر ، آنچنان‌مستور درهالهٔ ابهام شعریست وگویای این‌که اگرچه معنی یك‌یك‌کلمات آن دوبیت روشن بنظرمیآید اما درمجموع چون رودیست که درزیرمهی ازابهام واقعی به حرکت خود ادامه می‌دهد .

بنابراین درآن شعر ، این ابهام ذاتی فضاست‌که شعررا برای آنان‌که از قدرت تخیل بی‌بهرماند، بنظرمشکل میرساند. (ونه چون انواع ابهامهایی که برشعرده شد، معلول آن عوامل تصنعی.) ودرست مشمول این سخن‌جالب سن ژون پرس‌که : «اگر ازتاری وابهام شعرشکوه‌کنند ، این صفت در ذات خاص اوکه روشنی بخشیدن است وجود ندارد ، این تاری درکارشعر است‌که شعروظیفهٔ کشفش را دارد . در روان است ودرژرفای‌که موجود بشری در آن غوطه‌وراست » .

اکنون پس‌ازآن تفاصیل بسیار ، میتوانیم به اختصاربگوئیم، اگرشعر واقعی امروزمبهم بنظرمیرسد ، به چند عامل مهم بستگی دارد ؟

نخست : ازاینروکه این‌ابهام ذات‌آنست. چراکه شاعرواقعی امروز سرآن دارد تا دردنیاهایی نفوذکندکه آن دنیاها درزیرپرده‌هایی از اعتیادات ما خفته ونهفته‌اند. شاعر میخواهد این پرده‌ها راازهم بدرد ودردل‌ودردرون اشیاء نفوذکند . بنابراین وقتی به دنیائی ضدعادت رسید وآن راکشف‌کرد ، روشن است‌که آن دنیا ، برای ماکه مطلقاً باآن آشنا نیستم ، مه‌آلود وراز آمیزومبهم خواهدبود . وچه خوب می گوید «کوکتو» : «سنن‌وعادات‌وحافظهٔ ماحجابهائی هستندکه امورروحوادث را ازنظرما مخفی نگاهمیدارند و بعنوان سوابق ذهنی ، تنبلی فطری مارایاری می‌کنند . شعراشراق بلاواسطه‌ایست‌که واقعیات مخفی ازانظارمارابرملامی‌کند . شعرپرده‌ها را میدرد وهمه چیزرا و همه را درزیرنوری رخوت زدا ، عریان وبرهنه نشان می‌دهد .»

دوم : ازاینروکه شاعرواقعی امروز ، با بخشیدن خصوصیات و صفات انسانی خویش به اشیاءخود بخود فضارا مبهم می‌کند وموجب این ابهام‌میشود. بدین معنی‌که درحقیقت این اسرارآدمی واین‌ذهنیات پیچیده اوست‌که چون‌به اشیاء تحمیل میشود ودرواقع تاروپود فضای شعری ویرا تشکیل‌می‌دهد، آن‌راز آمیزی وابهام را بوجود می‌آورد .

xalvat.com

سوم : ونیزاین ابهام ازاین روست که شاعرواقعی چون اصولا روشنگر آن زوایای تاریکاست ومی‌خواهدآن دنیاهای ناشناختهرا روشن‌کند، مجبور است حدشعر را (ازنظرماهیت وجوهر) نگهدارد. توضیح اینکه اگر بیش‌ازآن حدشعری لازم، این‌حالت روشنگرانه را با توضیحات وتوجیهات زائدبیالاید، بیش وکم به شیوه‌های استدلالی نزدیکخواهدشد وازخط شعر بدورخواهدافتاد. واین خود بهترین دلیل است که ابهام عموارد همراه باشعرخواهد بود، واگر نبودبه تجربه مسلم شده است که معمولا شعرازتعریف خود عدول کرده و چیز دیگری شده است .

چهارم : وهمچنین ابهام ازاینروست که شاعرواقعی امروزبرخلافاغلب ناظمان ، تعمداً شعررا پیچیده نکرده است ، بلکه برآن بوده تا به دنیائی‌یا خصوصیات خاص خودنزدیك شود و دست یابد . بنابراین در شعر (و اغلب بدون اینکه خود متوجه باشد) به ایجاد روابطی می‌پردازدکه درحقیقت از مجموع این روابط است که شعر، ساختمانی مخصوص بخود میگیرد و باکشف کلیدی که دربطن‌آن روابط خفته است، خواننده را درفضای خودواردمی‌کند. بدین معنی که مثلا وقتی شاعری، شبهای تاریك را بهیئت مردابی سیاه می‌بیند که درمردابی فرومیریزد :

«تاریك‌ترین‌شبان بی‌شبگیر ❁ رودی‌است سیاه ❁ رودیست فرورونده. درمرداب» تااینجااین‌فضاهمان فضائی است که دردنیای خارج وجوددارد. یعنی هررودی‌که ممکن است به مرداب بریزد. اماوقتی شاعرسطری به‌آن‌سه سطر اضافه می‌کند : «من شب را ـ قطره ـ قطره می‌نوشم» در اینجا ایجاد رابطهٔ شعری‌کرده است، وفی‌الواقع‌ازروابط میان کلمات فهمیده می‌شودکه این «من» منی‌که شب را (رودخانه را) می‌نوشد ، چیزی جزهمان مرداب نیست . بنابراین درشعرواقعی امروز، وجود این روابط است‌که یکی‌دیگرازعلل ابهام می‌شود . و ناچار خوانندهٔ شعرتا این‌روابط راکشف نکند ، نخواهدتوانست درفضای شعروارد شود .

پنجم : ونیزازطرف دیگر درشعرامروزاین نحوهٔ بیان خاص آنست‌که موجب ابهام می‌شود . واین مجموع نحوه‌های بیان‌درهرسطرشعراست‌که گویی بطرف مرکزشعر، یعنی هستهٔ اصلی شعرحرکت می‌کند وازمجموع آن‌نزدیك شدنها فرم شعرشکل می‌گیرد . ازاینروست‌که هرچه نحوهٔ بیان بهتروقویتروپیشرفته‌تر باشد ، درحقیقت مبین‌آنستکه شاعر بیشتررعایت ایجاز و فشردگی کرده است . پس «ایجاز» (ازآنجاکه مادنیایی از اندیشهٔ شعری را درسطری یا درشعری خلاصه‌می‌کنیم)درحقیقت‌لازمهٔ هرشعرپیشرفته‌ایست ویکی‌ازمهمترین

xalvat.com

عواملی است که شعر را مبهم جلوه می‌دهد . تا آنجا که خود یکی از مهمترین وجوه تمایز بین شعر و نثر نیز میتواند بود . و اما چون این « ایجاز » جزو در موارد استثنائی همچون بسیاری از ابیات حافظ و گاه دیگران ، در شعر قدیم بیشتر ایجازی است که به اقتدار در سخنوری ارتباط دارد (و نه ایجازی که خود ذاتی فضای شعرهای واقعی و مربوط به خیلی چیزهاست) از انواع «ایجاز» میتوان چنین سخن گفت :

الف : ایجاز صددرصد کمی . توضیح اینکه فلان قصیده سرا ، فی‌المثل یك قصیدهٔ مدحیه را بجای اینکه در صد بیست بگوید ، در پنجاه بیت گفته است. بدون اینکه در هر بیت ، جداگانه رعایت این ایجاز را کرده باشد . آنچنانکه از میان قصائد مدحیه ، اعم از قصائد مشبب و غیرمشبب ، می‌توانیم بسیاری از ابیات را برداریم ، بدون اینکه به کل شعر زیان برسد .

ب : ایجازی که همچنان کمی است ولی نه تا بدان حد. و بیشتر در هر یك از ابیات شعرها یا قصائد رخ مینماید . مثلا وقتی گفته می‌شود :

این راست دست تست که در لحظه‌های سیر
اینگونه نطق داده قلم را چو ناطقان
وین دست چپ، که داده به سنگینی سکون
بر حلقهٔ نگین نظری تیز و نکته‌دان

آنچه در وهلهٔ اول بنظر میرسد، اینستکه ناظم این چند سطر بسیار کوشیده است تا حتی‌الامکان محتوایی را که محتوایی مدحی است با کمترین کلمات و در کمترین ابیات بگنجاند . در صورتیکه ممکن بود ناظم دیگری همین محتوا را در چندین بیت می‌آورد .

اکنون آیا خیال می‌کنید از این کوتاهتر نیز (مثلا در یك بیت) میتوان همین محتوا را ، با همین مقدار از کلمات بیان کرد ؟ و می‌بینم که انوری بیان کرده است :

آنکه به سیر و سکون ، یمین و یسارش
نطق و نظر داده‌اند کلك و نگین را

(بدین معنی که : پادشاهی که دست راستش در هنگام حرکت به قلم نطق داده است و دست چپش ، در هنگام سکون ، به نگین : نظر) اکنون توجه کنید با اینکه در آن دو بیت (از نظر کمی) امکانات بیشتری برای شاعر بوده است ، باز هم نتوانسته است به این درجه از اقتدار ، یعنی در یك بیت، محتوا را بیان کند . بنابراین پیداست که اگر فلان محتوای مشخص را بتوان تنها در یك بیت گنجاند (همچنانکه انوری گنجانده است) فضای آن یك بیت بسیار

مبهم‌تر و پیچیده‌تر است تا وقتیکه عین آن را دردو بیت و بیشتر بیان کنند . همینجاست که میزان اقتدارشاعر ، ازنظر تسلط برزبان وبیان معلوم میشود .

ج : ایجازی که بیش و کم به‌ایجازی کیفی نزدیك می‌شود. واین‌ایجازی است که درشعرقدیم ، ازآن نظر که این نوع ازه‌ایجاز» درشعر کلیتی‌همه‌جانبه را بیان می‌دارد، یکی ازوجوه ممیزهٔ شعر بانثر بوده‌است. زیرا درنثر(باتفصیل واطنابی که مخصوص بداناست) اغلب بکمك جزئیات بـاید بطرف مقصدقت و مقصود را بیان داشت . درصورتیکه درشعرچنین نیست . آنچنانکه وقتی‌حافظ می‌گوید :

گفت آن یار کزو گشت سردار بلند
جرمش‌این‌بود که‌اسرارهویدامیکرد.

این حکمی است‌کلی وفشرده‌یی از جـزئیاتی مشروح . بـدلیل اینکه همین محتوا راعطاردنیزازقول شبلی دربارهٔ حلاج می‌نویسد: «نقل‌است که شبلی گفت آن‌شب‌به سر گوراو (حلاج) شدم وتابامداد نمازکردم. سحر گاهمناجات کردم و گفتم : الهی این بندهٔ توبود مؤمن وعارف وموحد ، این بلابااوچرا کردی ؟ ! . خواب برمن غلبه‌کرد و بخواب دیدم که قیامت است و از حق فرمان آمدی‌که این ازآن کردم‌که سرمابا‌غیر گفت .»که همچنانکه می‌بینید، عطاربرای‌رسیدن‌به گریز آخرین شرح‌وبسطهای مفصلی داده است. درصورتیکه دربیت حافظ ، ما تنها همین گریزرا می‌بینیم . چراکه حافظ خـواسته است آنهمه را بصورت یك حکم کلی احیاء و بازگوکند . یعنی بـرای اوکلمات تنها وسیله نبوده‌اند ، بلکه چون به زبان شعرسخن می‌گوید، برای اوهمین نوع بیان (که درغایت فشردگی ازنوعی است‌که اشاره شد) هـدف نیز بوده است . بنابراین درست‌درمقابل جزئیاتی‌که نثر بدان‌می‌پردازد، این‌نوع‌ایجاز، صرفاً شکلی است ازکلیتی‌که تنها شعربخود می‌گیرد .

د : ایجازی‌که درعین حال‌که هم‌کمی است و هـم کیفی ، یك تفاوت اساسی نیزباایجازنوع سوم دارد . وآن اینکه درآنجا (درآن بیت انـوری و حتی بیت حافظ) نحوهٔ بیان ازنحوهٔ بیان معمول دردعصرشاعر ، هرگز عدول نکرده است وکاملاتابع قواعد نحوی زبان نثربوده است . درصورتیکه درشعر امروز، غیرازاینکه درهرسطرشعرچنین‌ایجازی‌دا میتوان‌دید، این‌ایجازصرفاً به نحوهٔ بیان ارتباط دارد . وخود جزئی است ازذات شعر . بدین معنی‌که مثلا درآن بیت انوری ، مقداری بلحاظ صنعت « لف ونشر » است‌که ایجاد ایجاز شده است . منتها باهمان منطق نحوی . درصورتیکه درشعرامروز، نحوهٔ بیان ازآنجاکه ازکیفیت تکوینی فضای‌کلی شعرسخن میگوید ، خود میزان‌جوهر

شعری را نیز تعیین می کند. واین به دوعامل بستگی دارد :

اول : ازاین نظر که چون اصولا درشعرواقعی امروز، همهٔ اشیاء ومفاهیم ازمیان استحاله‌های فراوان زاده میشوند، واز آنجاکه مصالح ساختمانی چنین دنیاها و فضاهایی به غیر ازکلمه نیست ، پیداست که کنارهم نشستن کلمات ، فاقدآن حالت شعری قدیم‌است که‌کاملا ازقواعد نحوی پیروی می کند. واصولا ازمعیارهای تعریف‌شعردرزمان‌امروز، دور میباشد. بنابراین نشان دهندهٔ نوع بیان خاصی است که حاصل و عصارهٔ تمامی آن استحاله‌هاست . و ایـن یعنی فشردگی وایجاز محض .

دوم : ازاین نظر که ، چون شعرامروز درزمان ما تعریف دیگری‌پیدا کرده است ، غیرازتعریف قدیمی‌آن ، حتی‌المقدور ازنثرمی گریزد. وپیداست که گریختن ازنثر(غیرازآن‌استحاله‌ها وتصویرسازیهائی که به اشاره رفت)یکی نیز گریختن‌ازمنطق‌نحویست. بدین معنی که شاعرامروزحتی‌الامکان سعی‌دارد، غیرازاینکه مطلقاً ادات تشبیه وزوائد وحشو ، وحتی حـروف اضافه وربط را ازمیان بردارد ، باعوض کردن جای صفات وقیود بایکدیگر و یااسمهایی کـه بصورت صفت درمی‌آیند، نیزهرچه بتواند نحوهٔ بیان‌را تازه‌تر کند، بنابراین وقتی چنین سطری درشعرامروزدیده میشود :

شب همیشهٔ تنهای‌استخوانی توبرلب همیشهٔ مرگ

مسلم است که درابتدا برای اذهان ناآشنا، این توهم رابیدارخواهدآورد که این نحوه «جمله‌بندی» ازنظرزبان فارسی درست نیست . مگر بیایندوبیان بسیارموجزوفشردهٔ آنرا بشکنند وبصورتی نثروارباز نویش کنند ، تا مفهوم‌آن بدینصورت روشن شود : «ازآن شبی سخن می گویم که جزپوستی واستخوانی باتو نبود، نشسته بودی وشبح مرگ درکنارتو ایستاده بودو گویی ازاستخوان تو «نی» درست کرده بود وبرلب خود نهاده بود ودرآن می‌دمید.» بدین‌معنی که اگرشاعری کهن سرا همین مضمون را میخواست بگوید ، عین ایـن بیان نثر گونه را موزون می کرد و نام آن‌شعررا می گذاشت . اینجاست کـه‌میتوان گفت شعرواقعی امروز (شعرساختمانی) شعریست که ازمجموع سطوری‌همچون سطربالا (که درغایت ایجازاست) بوجود آمده است. یعنی غیراز اینکه کلمات هریك با یکدیگرارتباط لازم دارند ، سطورشعرنیزجداگانه بایکدیگرارتباط تام خواهند داشت . و این ایجاب می کند که وقتی همهٔ سطورشعرازآن ایجاز برخوردارباشند . کل‌متشکلهٔ شعرنیز تمامی این ایجاز را در برداشته باشد و لاجـرم دارندهٔ مه‌آلودترین ومبهم‌ترین فضاها بتواند بود .

اکنون باید گفت که تنها شعرهای ساختمانی و فشرده هستندکه قـابل

xalvat.com

هیچگونه تلخیص نمیتوانند بود . زیرا هرشعرفضائی ودنیائی است که منطق و قوانین خاص خود را دارد . آنچنانکه اگر برای آن شکلی قائل شویم ، برما کم و بیش مسلم است که اصولا هرتکه ازآن دنیا را برداریم به ماهیت شکل شعر لطمه زده‌ایم . درصورتیکه درآن انواع ایجازی که برشمردیم همچون‌شعر انوری به ماهیت آن کوچکترین لطمه‌ای نخواهد خورد . بلکه فقط به‌کوتاهی وتلخیص خواهد رسید. بنابراین اگرشعر ساختمانی تلخیص پذیر باشد ، در حقیقت خانه‌یی است که بصورت خانهٔ‌کوچکتردرآمده است . ونه مثلابه هیئت خیابانی یا میدانی یا هرشکلی دیگر . و برعکس در شعرهـایی که فاقد این استخوانبندی وتشکل وایجازوفشردگی ودرنتیجه ، ابهام است و بـه اصطلاح نویسنده ازجمله شعرهای «حرفی»است ، هرتکه‌یی وپاره‌یی ازآنها را می‌توان برداشت ، بدون اینکه بدانها لطمه‌یی وارد شود . چراکه این شعرها تنها در حکم خطی هستند و بس ، پیداست که اگر ما تکه‌یی از یك خـط مستقیم را برداریم ، بازهم همان خط خواهد بود . درصورتیکه شعرهای واقعی به دایره میمانند وروشن است اگر تکه‌یی از دایره برداشته شود ، دیگر آن شکل ، هیئت دایره نخواهدداشت .

xalvat.com